



پنجشنبه ۱۱ آبان ۱۴۰۲ - ۱۷ ربیع الثانی ۱۴۴۵

### پروش هم مثل آموزش

#### بودجه، امکانات و مربی با انگیزه می‌خواهد

موضوعی که خیلی مهم است به کارگیری نیروی پرورشی جوان، علاقه‌مند، با انگیزه و خلاق است. اگر مربی دلسوز باشد و خلاقیت داشته باشد، می‌تواند با کمترین بودجه برنامه‌های متنوع و باشکوه را برنامه‌ریزی و اجرا کند

#### وقتی پرورش همراه آموزش نباشد نخبه‌های مان بدون تعلق خاطر ترک وطن می‌کنند

وقتی به آموزش تک‌بعدی توجه شود، نتیجه و برون‌داد آن بچه‌های نخبه‌ای هستند که تعلق خاطر چندانی به وطن خود ندارند و سه عنوان فرار مغزها به کشورهای دیگر می‌روند و حاضر به خدمت‌رسانی در اینجا نیستند. به‌رغم ادعای آموزش و پرورش برای کار کردن روی ابعاد پرورشی اما توجه چندانی به این مهم نشده است و ما نیازمند برنامه‌های فرایندمحور برای برآورده کردن فائزات انسانی در دانش‌آموزان هستیم...

## بررسی چالش‌های پرورشی آینده‌سازان ایران در آستانه ۱۳ آبان روز دانش‌آموز

# امروز ما را بزرید

# تا فردای ایران را بزرید



پرویز رزاقی روانشناس، مشاور خانواده و استاد دانشگاه:

**فعالیت پرورشی توأم با نشاط و هماهنگ با خانواده‌ها اثرگذار است**



اسماعیل آذری نژاد، روحانی قصه‌گو و فعال حوزه کودکان در مناطق محروم:

**دنیای معلمان و دانش‌آموزان ما فرسنگ‌ها از هم فاصله دارد**



حسین علیزاده کوزه‌کنان مدرس آموزش خانواده:

**۲ دهه مسابقه نفس‌گیر در یادگیری و نمره بیشتر از پرورش غافل‌مان کرد**



مهدی علی‌اکبرزاده، عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان:

**مسائل پرورشی دانش‌آموزان جایی در ذهن والدین معدلی و نمره‌ای ندارد**



یادی از معلم بزرگ تعلیم و تربیت، مرحوم استاد سیدعلی اکبر پرورش

## «پرورش» فقط نام او نبود رسالتش هم بود

سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷ بدون آن که خود را در چارچوب یک گروه محدود نمایند از ظرفیت‌های همه مؤسسات فرهنگی برای هدایت جوانان استفاده می‌کرد. نگارش کتاب‌های «بیمبر مکه»، «علی در مدینه»، «پیشگامان کهنه» و «ما و قرآن» حاصل بخشی از تلاش‌های وی بود. این استاد فرهنگ و ادب در فعالیت‌های خود عمده توجهش را به جوانان و دانشجویان معطوف می‌کرد. او از شخصیت‌های بزرگ و اثرگذار در آموزش و پرورش، اما عاشق تدریس بود به همین دلیل وقتی وزیر آموزش و پرورش شد، از دلالت‌هایش برای کلاس درس گفت: «اگر مرا مخیر بگذارند که وزیر باشم یا یک معلم ساده در مدرسه‌ای در ابرق (یک شهر دور افتاده)، خدا شاهد است سروزنی صندلی وزارت را بر ابرق درس دادن ترجیح نمی‌دهم!»

استاد پرورش پس از چند سال رنج از بیماری نارسایی کلیه که باعث انجام همودالیز شده بود، در مرکز جراحی میلاد اصفهان مورد عمل جراحی قرار گرفت و سرانجام در روز جمعه ۵۶ دی ۱۳۹۲ در بیمارستان شهید صدوقی اصفهان در گذشت. نفیسه دختر استاد در تعریف از پدرش می‌گوید: «پدرم بسیار سلیم‌النفس، اهل عبادت و خلوص بودند، مقید به نماز اول وقت بودند و نماز شب‌شان هرگز ترک نمی‌شد. برای کمک و دستگیری از مردم و نیازمندان بسیار وقت می‌گذاشتند و اصرار داشتند با آنها نشست و برخاست بود. حتی با صدای بلند هم با ما حرف نمی‌زدند. در مورد تحصیل هم اجباری نداشتند. وقتی دوره کارشناسی به دانشگاه هنر رفته، خیلی‌ها می‌گفتند چطور پدرت اجازه دادند رشته هنر را انتخاب کنی! او اصراری در زمینه تحصیلات نداشتند، ما خودمان انتخاب می‌کردیم.»

مرحوم استاد سیدعلی اکبر پرورش از معدود انسان‌های اثرگذار بود که رسالتش را با نامش همراه کرد و یک عمر برای پرورش نسل‌ها تلاش کرد.



دوران خدمت و وظیفه عمومی را از سال ۴۵ تا ۴۷ در ژاندارمری فارس گذراند و پس از خاتمه دوران خدمت، یک سال در آموزش و پرورش شهرضا به تدریس مشغول شد و سپس در دبیرستان هراتی و پس از آن در دبیرستان احمدیه اصفهان شاغل بود. استاد پرورش فعالیت‌های آموزشی، فرهنگی و انقلابی خود را تا سال ۱۳۵۷ در همین مدرسه انجام داد. این شخصیت بزرگ در طول

از جمله تفکرات اندیشمند و مبلغ ارگانیه معارف اسلامی، مرحوم استاد سیدعلی اکبر پرورش این بود: «معلمی شغل انبیاست پس همانطور که انبیا رسالت تزکیه نفوس و تعلیم کتاب و حکمت را عهده‌دار هستند، معلمان نیز چنین وظیفه‌ای دارند و باید همراه با تعلیم و تعلم در جهت پرورش دینی و تزکیه دانش‌آموزان گام بردارند.»

او معتقد بود معلم هنگامی که سر کلاس می‌رود، نباید تصور کند صرفاً با ۲۰ یا ۳۰ نفر روبه‌روست، بلکه باید اینطور فکر کند با ۳۰ جهان روبه‌روست، چراکه ارزش وجودی هر انسانی یا هر دانش‌آموزی به مثابه اثرش تمام انسانهاست. او می‌گفت اگر معلمی چنین دیدگاهی نسبت به دانش‌آموزان داشته باشد، قطعاً نوع رفتارش با دانش‌آموزان بسیار متفاوت خواهد بود، با مطالعه سسر کلاس می‌رود و با احترام با آنان سخن می‌گوید و به سوالات آنان نیز با صبر و حوصله پاسخ می‌دهد و هیچ‌گاه از رنج و سختی که در راه ساختن انسان‌ها و هدایتگری متحمل می‌شود خسته نخواهد شد.

علی اکبر پرورش سال ۱۳۲۱ در اصفهان دیده به جهان گشود. از پنج سالگی در آغوش مادری مهربان که برای او پدر بود و هم مادر، رشد یافت. تک‌فرزند بود و از سایه پدر محروم، به همین دلیل کودکی‌اش با سختی، شیطنت و بازیگوشی توأم بود ولی در عین حال به شعر و ادبیات علاقه وافری داشت.

خودش نقل کرده است: «۱۰ ساله بودم وسط بازی دایمی نصرالله می‌گفت اکبر بیا برابرم شعر حافظ بخوان و تغال بز.» علاقه وافر به اشعار حافظ در کودکی زمینه‌ساز ورود به عرصه فرهنگ و ادب شد و ادامه تحصیلات در رشته ادبیات در سنین دوره ابتدایی را در دبیرستان مفید و تحصیلات دوره متوسطه را در دبیرستان صاحب‌علیه و کارزونی گذراند، سپس در رشته ادبیات فارسی در دانشگاه اصفهان دوره لیسانس را طی کرد و پس از تحصیل دوره کارآموزی دبیری در دانشسرای عالی تهران از سال ۴۵ به صورت تمام‌وقت در آموزش و پرورش مشغول کار شد.

### در کوی نیک‌نامان

### خودمائی

## کرامت یا کار کارستان از نگاه مولانا

به حال عالی آرد و از آنجا اینجا سفر کنی و از جهل به عقل و از جمادی به حیات، همچنانک اول خاک بودی، جماد بودی، تو را به عالم نبات آورد و از عالم نبات سفر کردی به عالم علقه و مضغه و از علقه و مضغه به عالم حیوانی و از حیوانی به عالم انسانی سفر کردی کرامات این باشد. این به چه معناست، به این معناست که تو به جای این جادو جمیل بازی‌ها اگر به وجود خودت دقیق نگاه کنی می‌بینی چه معجزه‌های خودت در تو رخ داده است. تو اول تطفله‌ای بودی و سفر دست‌پاوردند به یوگامی آیند، مثلاً دنبال آنجا هستی که چشم سوم‌شان باز شود یا چاکراه‌پاشان. آنها دنبال قدرت می‌گردند در صورتی که این بربراهه است. مولانا در فرازی از «قیه‌ماویه» به این نوع دک‌ان بازی‌ها و نمایش‌ها می‌تازد. از اینکه کسی به دنبال هلی‌الارض باشد و کرامت را در چنین چیزهایی جست‌وجو کند: «یکی از اینجا به روزی یا به لحظه‌ای به کعبه رود، چندان عجب و کرامت نیست، یاد سوم را نیز این کرامت هست به یک روز و به یک لحظه هر کجا که خواهد بود. کرامت آن باشد که تو را از حال دوتن به حال عالی آرد و از آنجا اینجا سفر کنی و از جهل به عقل و از جمادی به حیات، همچنانک اول خاک بودی، جماد بودی، تو را به عالم نبات آورد و از عالم نبات سفر کردی به عالم علقه و مضغه و از علقه و مضغه به عالم کرامات این باشد.» متأسفانه برخی از ما به جای حق پرستی، ظاهر پرستی می‌کنیم و ظاهر در چشم ما جلوه بیشتری دارد. به خاطر همین است که در طول تاریخ، سحر و جادو آدم‌های زیادی را اسیر و مفتون خود کرده است. ما گاهی اسیر و جو زده فکر یا خیال می‌شویم. این همه ایسم‌ها که در زندگی بشر گاه فاجعه‌ها و چشم‌آفریدنده به خاطر آن بوده که ظاهر آن ایده یا ایسم توأسته چشم‌های ظاهرین را مفتون خود سازد. این که شما نتوانی خصلت سوئی را به خصلت نیکی در خود بدل کنی در چشم افراد ظاهرین آن قدر ارج و قرب ندارد که بشنوند کسی به لحظه‌ای از این سوی جهان به آن سوی جهان رفته است. این خرق عادت‌های ظاهر در چشم ظاهرین‌ها کار بزرگ تلقی می‌شود اما افراد آگاه و روشن بین نظیر مولانا این کارها را کرامت به حساب نمی‌آورند بلکه کرامت را این‌طور تعریف می‌کنند: «کرامت آن باشد که تو را از حال دوتن

### فرامرز حسن

خوبی وقت‌ها افراد، عرفان و آگاهی را با کرامات بازی و نمایش اشتباه می‌گیرند. در گذشته به یک معنایین

دکان بازی‌ها وجود داشته و امروز هم به شکل دیگری ادامه پیدا می‌کند. سال‌ها پیش با یک استاد یوگاصحبت می‌کردم این استاد می‌گفت خیلی از افراد نه برای تمرین که به خاطر چیزهایی که قرار است به واسطه تمرین به دست‌پاوردند به یوگامی آیند، مثلاً دنبال آنجا هستی که چشم سوم‌شان باز شود یا چاکراه‌پاشان. آنها دنبال قدرت می‌گردند در صورتی که این بربراهه است. مولانا در فرازی از «قیه‌ماویه» به این نوع دک‌ان بازی‌ها و نمایش‌ها می‌تازد. از اینکه کسی به دنبال هلی‌الارض باشد و کرامت را در چنین چیزهایی جست‌وجو کند: «یکی از اینجا به روزی یا به لحظه‌ای به کعبه رود، چندان عجب و کرامت نیست، یاد سوم را نیز این کرامت هست به یک روز و به یک لحظه هر کجا که خواهد بود. کرامت آن باشد که تو را از حال دوتن به حال عالی آرد و از آنجا اینجا سفر کنی و از جهل به عقل و از جمادی به حیات، همچنانک اول خاک بودی، جماد بودی، تو را به عالم نبات آورد و از عالم نبات سفر کردی به عالم علقه و مضغه و از علقه و مضغه به عالم کرامات این باشد.» متأسفانه برخی از ما به جای حق پرستی، ظاهر پرستی می‌کنیم و ظاهر در چشم ما جلوه بیشتری دارد. به خاطر همین است که در طول تاریخ، سحر و جادو آدم‌های زیادی را اسیر و مفتون خود کرده است. ما گاهی اسیر و جو زده فکر یا خیال می‌شویم. این همه ایسم‌ها که در زندگی بشر گاه فاجعه‌ها و چشم‌آفریدنده به خاطر آن بوده که ظاهر آن ایده یا ایسم توأسته چشم‌های ظاهرین را مفتون خود سازد. این که شما نتوانی خصلت سوئی را به خصلت نیکی در خود بدل کنی در چشم افراد ظاهرین آن قدر ارج و قرب ندارد که بشنوند کسی به لحظه‌ای از این سوی جهان به آن سوی جهان رفته است. این خرق عادت‌های ظاهر در چشم ظاهرین‌ها کار بزرگ تلقی می‌شود اما افراد آگاه و روشن بین نظیر مولانا این کارها را کرامت به حساب نمی‌آورند بلکه کرامت را این‌طور تعریف می‌کنند: «کرامت آن باشد که تو را از حال دوتن

## درس و مدرسه با رنگ و لعاب چشم و هم چشمی

طریق شیوه‌های نوباعت شده است باز کردن این شبکه‌ها چشمانمان پر شود از لوازم التحریرهای لاکچری که بسیار هم جذاب هستند. بعضاً دیده می‌شود خانواده‌هایی که میلیونی پول لوازم التحریر می‌دهند که حتی یک‌بار هم در طول سال تحصیلی از آن استفاده نمی‌شود، در حالی که در همین شهر تهران و زیر پوست پایتخت مناطق محروم پر از کودکان کار محروم از تحصیل است یا حداقل اگر هم در حال تحصیل باشند، از داشتن یک کیف و کفش ساده و ابتدایی محروم هستند. ساده‌تر از این بعضاً در برخی مناطق افراد لوازم‌التحریر لاکچری از دستشان نمی‌افتد، در حالی که دانش‌آموز نیمکت کناری فرزندشان ماه‌ها از یک پاک‌کن و مداد ساده استفاده می‌کند. آیا به فرزندتان خودتان قانع بودن را می‌آموزید؟! ساده زیستی را یاد می‌دهید؟! دخترهای فانتزی به فرزند شما انگیزه درس خواندن می‌دهند یا این شما هستید که انگیزه موفقیت و پیشرفت و به کمال رسیدن فرزند خود می‌شوید؟

چشمی و هم‌چشمی تا جایی توأسته جای خود را میان خانواده‌های ایرانی باز کند که حتی به کلاس‌های فوق برنامه و اردوهای تابستانی هم رسیده است. گرچه خوردن آموزش و پرورش نسل آینده‌ساز با چشم و هم‌چشمی، فردای خوبی را برای جامعه ما تضمین نمی‌کند.

نسبت سلیقه یکی را انتخاب کرده بودند. آنچه از مدارس قدیم نوشتیم در باره همین دهه ۶۰ و ۷۰ است که چندان هم دور نیست. حال‌دار کنار گرانی قیمت لوازم‌التحریر، لباس، کیف و کفش، گرانی عجبیب و غریب رفت و آمد مدرسه هم شده سوپر مشکل خانواده‌ها.

این روزها عموماً مدارس خاص نقل‌گفت‌گو در میهمانی‌های خانوادگی شده است. انگار هر کدام از مدارس مشهورتر باشند و بیشتر پول بگیرند بهتر هستند و افتخار بیشتری به دنبال دارد. المپیادهای علمی هم نه ابزار پیشرفت فرهنگی و رشد شخصیتی فرزندانمان، بلکه ابزاری برای مدارس غیرانتفاعی در جهت شکار والدین دانش‌آموزان شده‌اند و خانواده‌ها نیز برای عقب‌نیفتادن از قافله چشم و هم‌چشمی، رقابت می‌کنند. شاید هم قبولی دانشگاه و به خصوص در رشته‌های خاص ابزار دیگری برای این چشم و هم‌چشمی‌ها باشد. آیا کسی از فرزند خود می‌پرسد که مسیر دلخواه ما مورد رضایت خودت هم است یا خیر؟! آیا کسی به فرزند نوجوان خود مشورت می‌کند که تمایلی برای رفتن به فلان مدرسه برای طی کردن ساعت‌های متوالی در ترافیک و شلوغی را دارد یا خیر؟! البته که این تنها ابتدای مسیر است. جامعه ما هر روز بیشتر به سمت مصرف‌زدگی پیش می‌رود. تنوع شبکه‌های اجتماعی و تلاش افراد برای کسب درآمد از

قدیم‌ترها زنگ آخسر و تعطیل شدن و همراه با هم‌کلاسی‌ها پیاده تا خانه رسیدن لذتی داشت که نگو. دقیقاً به مصداق شعری که «باز آمد بوی راه مدرسه، بوی شادی‌های راه مدرسه». کوچه پس‌کوچه‌های قدیمی شهر بیانه قدم زدن با رفیق صمیمی در راه بازگشت از مدرسه بود. نمی‌از حرف‌هایمان را در راه رفت و برگشت مدرسه می‌زدیم و زمان امتحان هم تقریباً تمام کتاب را در طول مسیر دوره می‌کردیم. تنوع مدارس مثل امروز نبود که کسی ۱۰ تا منطقه آن طرف‌تر را برای تحصیل فرزندش انتخاب کند و در نهایت مجبور باشد سروسوس بگیرد. سروسوس‌های مدارس هم مثل سروسوس‌های امروزی نبود که به تاکسی و چهار سرنشین خلاصه شود. مینی‌بوس بود و ۳۰ دانش‌آموز که از هفت صبح یکی یکی، خیابان به خیابان بچه‌ها را سوار می‌کرد و همیشه هم نزدیک مدرسه می‌خواندیم «تو راه بودیم خوش بودیم، سوار لاک پشت بودیم.»

تنوع کیف و کتاب به شکل امروزی رواج نداشت. شهر کتاب بود و این حجم از لوازم‌التحریر، نه فضای مجازی بود و کوله پشتی‌های وارداتی. کیف‌فروشی محل اول مهر چند کوله می‌آورد که در نهایت هم همه بچه‌ها در مدرسه به

### نیره ساری

### خودمائی